

عالم

بدیعی که از نیت مستح نمود
 بشناسدستی ز قدرت دیم
 جو انعام او است بر او از شمار
 ولیکن بدرگاه داد از خویش
 پس از چهار زده بر صبح نام
 بنیت بجز گشایم زبان
 محله موجود بود از سخت
 در و خدا باد بر جان او
 و از بس در این منزل چو نیت

بانشی چکر روغن مغز سر
 بدان روشنی بی بمقد برم
 نکارم در این نام الفاظ جنه
 چراغ سخن را فرورزم و در
 سخن را بقید قلم آورم
 بریزم پیش صف موقند

در این جمله

شاید بر سر راه دارد خویش
 کس عیبش که بجز از خویش
 تا شایسته از این زینت
 یا در کسی از این زینت
 جانانم شکر در شمار
 چه وقت که از زبان حق گذار
 اگر چه هم موی که در زبان
 سر موی که در زبان

بکار خوار بر بوی نام
 بصدق از دل و جان که در نام
 در و در این سر و در این
 که او را که از خطا بود
 محله موجود بود از نیت
 در عالم خلق و نیت است م

در این چند اوراق سازیم یک
 که مکتب در این نوع عام
 بیاموزد از شاگرد این چند
 فراخ طهارت در این نیز یاد

ز اسما هر سلسله قدر توان
 بگرد این نام بهره تمام
 کند در مطالب هم جز صرف
 کند جان ما از دعا نیک شاد

ز حسن زراعت فصل خریف
 ز ماس و منده سخن گفت زود
 در کمال و با جز ز تر بگذر
 و بی پویانید و نیت

بهر سیدم از سر مردی ظریف
 جوار کی و نسی که بخند نمود
 که و کوره مانوره مشلم ششم
 خمر فیت کار ندر بر بیع در

ز حسن زراعت فصل هفتم
 ز شامید شرف سخن گفت
 پس از زن احمد منک و منک
 زیاد و باد یا زره گفت

تا کورت کندم کتب کو کنار
 پس از جو شربت است سیر و سیر
 حیا است خبر بوزن علم بارنگ
 که کشید ز احمد درین دینت گفت

ان کما کان

ز ماس

در این جمله

نامهای
ساده

دگر بار گفتم که ای نیک بخت
 بگفتا بغیل است حال است خوار
 ز لیموئی انبیه ز سبب انار
 ولی نارون ساج و بان و خار
 ز بهر گشت نیرق جوان در سبب
 درخت شتر خار هم خاری
 ولی دروغ ز اخلاص خشک زکی
 بمن باز گونا مهربانی درخت
 کز و سر و پدید است ششم کنار
 هم از نوبت خرد و از زمان نماز
 صورت جو شمشاد بر جو بنار
 بدستان سگ گفت بوی پش
 بندت هم خردی کاشتن
 جو کاشی و جو کاشم بیاد گور
 بیاد گور

بیان از نم خیمه کرد همس
 ریاحین و لاله من زعفران
 بنفشه گل یکسای در بهار
 کله بود

بخش مولی نمودم سوال
 ز سبب شتر کاو کامیش و خور
 کله از تر کن بر کوه

بیر سیدی

بیر سیدی چون ز روی باز
 که کرد بندگ و نفاست شیر
 بود بوزن سل و گفتار هم
 ولی غم در کوه باشد مدام
 بود کرک را یکسر و نیش کر
 هم از وحش گونا با چه نکر
 حلال است خرگوش هم کور خور
 ز نفس بهالم بمن گفت باز
 در خاک خوسب است رو به دگر
 سگ کز به غم است درین سگ
 که ز کوی است بهنای
 که گویند کینه بهدیش در
 کوزن است کاو نیل آهودگر
 ز شاگرد بیاموز ای نام و

بیای ای جوان مرد صاحب شعور
 ز کله ز نیک ز کله ز نیک ز نیک
 جو شمشاد بیل فرشته و کور
 ابابیل شتر بوم و حای
 جو کله کله و خواص عقیق
 جو کله کله و خواص عقیق
 جو کله کله و خواص عقیق
 جو کله کله و خواص عقیق
 بمن باز گونا مهربانی طیور
 رطل طای مارک زغن در فراغ
 هستم زنده نم وقت سحر
 ز سر خاب طایوس دان خوش نمای
 نذوبت شاهین هم زین حباب
 کله بطل جو دراج در ساغر

حکایتک

نامهای
ساده

نامهای
ساده

نامهای
ساده

بلاست این که تو نامش نهاده بالا حدیث است عین است
زیر بالانیت و هوادران بدست نمودن ازین گفت اند
هوای قدر بدست تو می کنند و این تو دست کوزه من بلین
ارز و دار از و حرف کیران لوح عشق الفس خوانند و عجب
ترا که کوزه نظران از طبع جوین قند خوشش دیران را بسر و بخوانند
و استاد صاحب طبع با نیت این قوم و ترجیح قد خوبان
قطع گفت **قطعه** عجب است از لطافت شعرا یا ندارند
نور دیده قد خوبان بسر و بخوانند سر و جوینت ما زاید
لاجرم هدف سیر مدامت شدند و بغداد آن مولانا عام الدین
تبریزی گفت **بیت** سر و از روزی سیالای تو نسبت کرده ام
شر صاری می کنم عمر نیت از بالا تو را یک ترجیح قامت محبوب
و انکسار سر و بیخ جمال الدین که مایه میفرماید **بیت** ترا بسر و بخوانم
چرا که سر و سر ابائی **عده** است تو از فرق تا قدم جانی
و در رعایت جانین میگوید **بیت** سر و میزد لاف از ادبی ولی

قدری

قدری نه نیت کار سر و از نیت که قامت بالا گرفت و این است
از لطیفه خالی نیت الحق اعتدال بالایی آن جوینت را اطلوب
با همه بالایی طولی لهم نیت نیت در نیت نیافت و سیاح
تا خود را با و نسبت نکرد در عرب نام نیامورد و نخل نامایه او را
کردن نهاد سر فراز نیت و بان نادر مولای او دم نزد مشکبو
نیافت و عجز را بر راه او بر خاک نیت سر بلند بی نیافت
و نیکر با وجود شمشیر سنی اگر که نیت خدمت او ز سبب ابوالدین
بانی در کل ماندی و ناسر و با نیت لاف از ادبی زو بر خاک
خواری نیت **بیت** با وی عمت سیری حبت دست روز کاش
بخاک خواری فرورد تیر با همه رفتار افتاده او است و صنوبر با هم
مقدار بدل داده او و کلین خار راه او عمت خار و خاشاک این را نهد
چرا که نیت از خار بوستان تا بسکر روان و در لطف تشبیه مولانا
جمال الدین سلیمان میفرماید **بیت** مصور از نزل از روح صورتی
می خورست **بیت** مثال قدر تو او بر کشید و آمد **بیت** و حمید العصر شیخ

قدری

او صدی میفرماید **بیت** بر در سجده گذاری کن که بر شقامت
 در قیام آید آنها که قامت میکنند و نیز بزرگی در وصف قامت
 آن قیامت فرموده **بیت** قامت را جو مؤمن بر سجده دید
 نوره از بنوق بر آورد که قامت قامت **بیت** حام الدین
 شیرازی میفرماید **بیت** اگر دیدار نهانی بخت را بسیار ای
 برای همیشه دوزخ بر اندازد روضه طوبی را در **تختی ای سالار**
 بتوفیق منان ملک السلام **بیت** علی السلام
 در ایام میوه وقت بهار **بیت** امیدم بر آورد بار
 که از وصل جانان شدم بهره دار **بیت** تمامم بدل از روی در کوه
 جو حنت تویم **بیت** وصل نگاه **بیت** جزو اعم در آنجا بجز روی یار
 مرادی دل مانند دیگر گسست **بیت** فرج بخش روی نگارم گسست
 جو این نامه میمون به بیان **بیت** که باشد زبان فارسی رکنید
 پدیدم مفتح فکری در راز **بیت** تباریخ نامه در کف فیض بار
 ز مجربت که گشته بوقت **بیت** هزار و یکی صد و در دگر چهار

لارم

مناجات
 برارم با خلدص دست نیاز **بیت** بدرگاه دادار نامی راز
 که ای قادری کار سازی همه **بیت** بد طغف از قول نوازی همه
 دلتم خون شد از در افروخته **بیت** که عمرم تلف گشت نامه بیا
 بر او خطا گشت عمرم تباه **بیت** بنا دانی خویش کردم گناه
 اگر باز برسی چه عذر آورم **بیت** توانی که بوشی گناه از کرم
 ضعیف و زبونم با فوسوس **بیت** رود انگ سرختم بدی چون
 در یغانا و دم گهی نیک کار **بیت** گفتم ماند باقی بشد روزگار
 بفرمان نفس ستمکار خویش **بیت** ندیدم در عاقبت کار خویش
 گنوه گشت دشمن مرا کار من **بیت** گنید زنت در آرزو من
 بجز باک بود لطف تو بار **بیت** مرا چون گری بجز وار من
 بسوی بابت کرم دگر من **بیت** برز یکسحاب کرم بر سرم
 ز سترافرم بر گناه آمد من **بیت** با من لطف بر راه آمد
 بخششای بر شاگرد لطف عالم **بیت** طفیل سمیر علی السلام
 محله که نولاک در شان اوست **بیت** زمین و زمان زیر فرمان اوست

در آنجا صفت افلاک
 از سوره تین و سوره شمس
 در آنجا صفت افلاک
 از سوره تین و سوره شمس

